



عابدین یایی (آرام)

شاعر و منتقد

«آکاپه» واژه‌ای یونانی است که یونانی‌ها برای عشق به کار می‌برند. این واژه در آثار نویسندگانی که کتاب مقدس را نگارش کرده‌اند؛ به چشم می‌خورد. پائولو کولویو در کتاب زیارت و همچنین خاطرات مغ از آن به‌عنوان عشقی که می‌بلعد، یاد کرده است. بدین‌سان که فرد را در خود غرق می‌کند و بالاترین درجه عشق است. به نظر پائولو آکاپه خود بر دو گونه است، نوعی از آکاپه که مرتبط با عرفان و عشق‌ورزی به خداوند بوده و گونه‌ای دیگر که به شیفتگی مربوط می‌شود. آکاپه در زبان و ادبیات ایران زمین نیز جایگاهی اساسی دارد به‌طوری‌که سبب و روند معانی و مفاهیم عشق در زبان شعرای ایران، بازانداز خاص و عام است و به قول منوچهری: «خم چه نگون گشت یکی نقطه ریخت / هوش ز مدهوش دو عالم گریخت». سعدی نیز درباره عشق می‌گوید: «خوشتر از دوران عشق ایام نیست/ بامداد عاشقان را شام نیست» و مولانا نیز خوش سروده است: «گفتیم: ای عشق! من از چیز دگر می‌ترسم / گفت: آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگو». در این ابیات پیوندی که منوچهری، سعدی و مولانا با عرفان و عشق می‌زنند، پی‌امدش نوعی شیفتگی به معنای خلسه و از خود بی خود شدن است و به دیگر بیان، زبان این شعر به نوعی شیفتگی عرفانی –عاشقانه دست می‌یابد. در زبان شعرای ایران زمین آکاپه دارای قرب و منزلتی مفهومی است به گونه‌ای که مطالعه اشعار مولانا، حافظ، بیدل و... نه تنها آکاپه بلکه زبان و اندیشه این ادبا به «آگاپیزم» تبدیل شده است. عشق آگاپه در واقع عشق خدا

به انسان و همچنین عشق متقابل انسان به خداست. یک عشق دو سویه و دوگویه است که نوعی پلی فونیک و گفت‌وگومندی فراژونده را فی مابین خدا و انسان به وجود می‌آورد. عشق آگاپه، نیکو سرشت و زلال است و کاری را که انجام می‌دهد خُسن فاعلی دارد نه خُسن فعلی به طوری که انجام کار برای شخص دیگری خواه شخصاً او را بشناسد یا نه به سرانجام و فعلیت تام و تمام می‌رسد. عشق آگاپه عشق بی‌نهایت در بی‌نهایت نیست بلکه بی‌نهایت در بی‌نهایت از برای «نهایت» است! عشق آگاپه اَلتر ناتِیوِذیر نیست بلکه به طور همنشینی عمل می‌کند. نوعی فداکاری و از خودگذشتگی بی‌بدیل و بی‌قید و شرط است. نه عشق لودوس (عشق عشوه‌گر و بازیگوش) است و نه پراگما (عشق متعهد و همراه) و نه عشق فیلیا (عشق دوستان و برادر) و نه عشق استورگه (عشق والدین به فرزند)؛ بلکه عشقی فراتر از همه اینهاست و در واقع عشق همدلانه و همزبان و جهانی همراه با نوعی همزادپوری و همذات‌پنداری است. دیگر اصطلاح مفهومی دیسکورس (گفت‌مانی) به‌نام پارادایم (Paradigm) یا پارادایم دارای خصایصی گسترده و جهان‌شمول است. به‌طوری‌که مشتمل بر شاخصه‌ها و شاکله‌هایی معنایی است و در متون مختلف کارکردی کارآمد و قابل‌بایش و سازش را به نمایش می‌گذارد. در متن، کانسپت محور و فزاینده و پالنده و بالنده خود را نشان می‌دهد. پارادایم یک واژه افلاطونی است –که در دهه ۱۹۶۰ اتوماس یا تامس کوهن دست به یک انقلاب فکری زد و این واژه را به معنی یک تفکر در هر انقلاب علمی به کار بست و امروزه به معنی یک جهان‌بینی یا نظریه کلی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. بنابراین، با سیراندیشی جهان و پوست‌اندازی همین اصطلاح تا به امروز، پارادایم را می‌توان به اقسام مختلفی اعم از پارادایم ادبی، فلسفی، سیاسی، هنری، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی تقسیم کرد. پارادایم می‌تواند به چهار بخش: محلی، منطقه‌ای، ملی و جهانی تقسیم شود و از لحاظ ادبی می‌توان نیما یوشیج را در زوایایی به معنی یک تفکر در انقلابی ادبی قلمداد کرد، اما با اینکه بیانگذار یک تفکر، مفکر را پارادایمیک هم می‌کند ولی در دو حالت متفکر پارادایم‌سازی می‌کند: نخست به یک مُفکر (اندیشنده) تبدیل شود و اندیشه آن شاخودپرداز و زمان‌ساز باشد و دو دیگر مفکر توانسته باشد فراتر از زمان خود حرکت و جریان‌سازی کرده باشد. از نگاهی دیگر نیز برخی از صاحب‌نظران در فلسفه علم معتقدند که یک مفکر نظریه‌پرداز است نه پارادایمیک و مثلاً خود شعر تو یک پارادایم است و نیما یک نظریه‌پرداز و مدل‌ساز در دل همین پارادایم قلمداد می‌شود لذا در یک شرایط این سخن بستر علمی و معقول دارد و آن اینکه قبل از نیما، شعر نویی در بستر جامعه ایران بوده باشد که چنین نیست. پس نیما می‌تواند یک پارادایم ملی باشد ولی یک پارادایم جهانی نیست؛ زیرا که گستره فکر آن هنوز به یک الگو یا سرمشق جهانی در همه ابعاد مبدل نشده است اما در شعر کلاسیک این چنین نیست؛ زیرا که در این حوزه شعر ما از منهدار و دامنه‌دار تر بوده و سابقه آن ریشه در دیرینه‌های فرهنگی –ادبی تمدن جهان دارد. پس زمان و مکان و نوع کارکرد شعر توأم با پیشینه‌گی‌ها و همیشگی‌ها در طول تاریخ مبنی بر تبدیل به یک پارادایم کلی و جهانی بسیار کارساز و کارگشا بوده و هست.

حسین مسعودی آشتیانی، مترجم «پرستار بچه» در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

قاتلی زنجیره‌ای که «پرستار بچه» بود

◀ «ناداستانی» روایت‌گونه و پر پرسوناژ



آرمان ملی – هادی حسینی نژاد: در سال‌های اخیر، اهالی کتاب و مطالعه با اصطلاحی تحت عنوان «ناداستان» آشنا شده‌اند؛ که غالباً به کتاب‌هایی گفته می‌شود که در قالب ادبیات داستانی (اعم از زمان و داستان کوتاه) قرار نمی‌گیرند اما روایتگر وقایع جذابی هستند که مخاطبان خاص خودشان را دارند. «پرستار بچه» یکی از این دست کتاب‌هاست که داستانی یکی از مخوف‌ترین قاتلان زنجیره‌ای آمریکا در دهه ۱۹۶۰ میلادی را روایت می‌کند. آنچه این کتاب را خاص و خواندنی کرده، زاویه پرداخت به واقعیت و تجربه زنی است که در سال‌های کودکی، سایه این قاتل را در مقام پرستار، بر سر خود حس کرده و به صورت ناخودآگاه، از این واقعیت رنج برده است. از این منظر، «پرستار بچه» آمیزه‌ای از خاطره و جنایت است که از زبان نویسنده، طرحی روایی به خود گرفته و البته از اسناد و مدارک قانونی دربار پرونده قاتل زنجیره‌ای نیز سود می‌برد. در ادامه، گفت‌وگوی داشته‌ای با حسین مسعودی آشتیانی که این کتاب را برای نشر کراسه ترجمه و روانه بازار کتاب کرده است.

◀ پرستار بچه داستانی به قلم لیزا رادمن و جنیفر جردن است که اخیراً با ترجمه شما، به بازار کتاب آمده است. لطفاً کمی درباره ماهیت این کتاب و ماجرای نگارش آن توضیح دهید.

پرستار بچه ناداستانی است در ژانر جنایی که محور اصلی آن ماجرای زندگی یکی از مخوف‌ترین قاتلان زنجیره‌ای تاریخ آمریکا در دهه ۱۹۶۰ است. قاتلی به نام تونی کاستا که با کشتن دختران جوان، حدود شش تا هفت سال وحشت زیادی در منطقه پورینس تاون ایالت ماساچوست ایجاد کرد و نام و اعمالش هیچ‌گاه از حافظه تاریخی مردم آن منطقه پاک نشد. کتاب با اتخاذ شیوه روایی هوشمندانه‌ای به او و آدم‌های اطرافش پرداخته به گونه‌ای که مخاطب به راحتی فرصت رها کردن متن را به خود ندهد که مفصل به آن خواهیم پرداخت. اما ایده اصلی نگارش کتاب را لیزا رادمن داده است او حدود سال ۲۰۰۶ کاپوس‌های شبانه دنباله‌داری می‌بیند از دوران کودکی‌اش که در حال فراز از مردی است که قصد جان او را دارد، مردی که هیچ‌گاه چهره‌اش را نمی‌بیند تا اینکه بالاخره شبی آن مرد را می‌شناسد. مرد تونی کاستا است، پرستار محبوب دوران کودکی‌اش. کسی که جز خوبی و مهربانی خاطره‌ای از او ندارد. همین امر باعث تعجب لیزا می‌شود و او را به تحقیق و پرس‌وجو از مادر خود وامی‌دارد. و اینجا است که رازی هولناک برای او فاش می‌شود: تونی کاستا قهرمان دوران کودکی‌اش قاتلی زنجیره‌ای بوده است. پرستار بچه در اولین فصل خود با این سوال کنجکاوی برانگیز و نفس‌گیر آغاز می‌شود که چرا لیزا رادمن زنده است و اینکه ساعات زیادی از روز را به او بوده، کوچک‌ترین سببی از تونی کاستا را و نمی‌تواند متجاوز ندیده است. پرششی که حاصل آن کتابی تقریباً چهارصد صفحه‌ای است.

◀ این کتاب مبتنی بر واقعیت و گسزارش‌های واقعی نوشته شده. منابع اصلی این کتاب کدامند و چطور در نقل آنها از کارکرد روایی استفاده شده است؟

ابتدا باید بگویم شیوه روایی این کتاب بسیار هوشمندانه انتخاب شده است. کتاب دو نویسنده دارد. لیزا رادمن که به بیان خاطره خود از دوران کودکی و چگونگی رابطه‌اش با خانواده و تونی کاستا می‌پردازد و جنیفر جردن که داستان زندگی تونی کاستا را از بدو تولد تا سرنوشت پایانی او با فرمی گزارش‌گونه به نگارش درآورده است. دو روایت موازی که در صفحات میانی کتاب با یکدیگر تلاقی جذاب و دراماتیکی دارند و پس از آن تقریباً مسیر دو روایت جدا می‌شود اما این بار با خاطرات بسیار خوبی که تونی در یاد و خاطره لیزا ساخته است. مشخص است که بخش‌های مربوط به لیزا رادمن بر اساس خاطرات اوست ولی بخش‌هایی که جنیفر جردن مستندنگاری کرده است برپایه مدارک پلیس و شرح بازجویی‌ها، مقالات روزنامه‌ها، وقایع‌نگاری

دادگاه‌های تونی، گزارش‌ها مستند پزشکی و روان‌پزشکی و مصاحبه با آشنایان تونی هست.

◀ اساساً روایت داستان گونه ناداستان، چه کارکردی در این کتاب داشته است؟

به نکته بسیار جالبی اشاره کردید. نه تنها در این کتاب بلکه در بیشتر ناداستان‌هایی که با موضوع جنایات واقعی در آمریکا منتشر می‌شوند چنین رویکرد روایی به کار گرفته می‌شود، دلیل آن نیز واضح و آشکار است. نگارنده با ماجرای پر فراز و فرود آن‌هم با شخصیت‌هایی جذاب و پیچیده طرف است که روایی جز این برای جلب مخاطب نمی‌پذیرد. در مورد خاص پرستار بچه شاید این شیوه پررنگ‌تر هم باشد، خاطرات لیزا به مثابه یک شبه‌مان عمل می‌کند؛ ماجرای دخترکی تنها که حتی مادرش هم به علیی‌که در پایان کتاب فاش می‌شوند با او سر دشمنی و ناسازگاری دارد. سلسله اتفاقاتی پشت سرهم با پیرنگی مشخص و خرده داستان‌هایی بسیار جذاب که وقتی با ماجرای تونی همراه می‌شود مخاطب را رها نمی‌کند. در بخش‌های مربوط به تونی هم حتی آنجا که وارد تحلیل‌های روان‌شناختی او می‌شویم، با چنین رویکردی از نوع دیگر آن روبه‌رو هستیم؛ روایتی سراسر، بی‌تکلف و خودمانی با خواننده.

◀ بخش‌های مختلف کتاب، یک یا چند بخش در میان با نام‌های لیزا و تونی، نگارش و تنظیم شده است. چنین تجربیاتی در فرم‌های داستانی سراغ داریم. کمی در مورد فرم و ساختار کتاب توضیح دهید.

تعبیری که از این کتاب درام این است: خواننده در اصل با سه کتاب طرف است. خاطرات لیزا که اگر به تنهایی خوانده شود کتابی مستقل زندگی تونی که بدون خواندن بخش‌هایی که مربوط به لیزا است هم خواندنی و قائم‌به‌ذات است و در نهایت الگوی اصلی کتاب که دو روایت موازی را با مهارت تمام پیش می‌برد و خواننده‌اش را در هیجانی که شاید قبلاً تجربه نکرده است غرق می‌کند. این از هوشمندی‌های طراحان این کتاب است که می‌تواند الگویی آموختنی برای روایت ماجراهای واقعی و مستند باشد. البته باید گفت در کتاب‌هایی که فرم رمان و داستان دارند این استقلال دیده نمی‌شود چون از دست دادن یکی از زاوی‌ها و با نظرگاه‌های داستانی به قیمت از دست دادن بخشی از ماجرا تمام می‌شود.

◀ برخی نشریات این کتاب را آمیزه‌ای از خاطره و تحقیق و مباحث جامعه‌شناختی و روان‌شناختی است. این رویکردها، هر کدام چه نقش و سهمی در شکل‌گیری متن کتاب داشته‌اند؟

قطعاً خوانندگان این کتاب فقط با شرح مستند زندگی یک قاتل زنجیره‌ای و خاطرات زنی که تمام کودکی‌اش را از تحقیر و تنهایی رنج برده است روبه‌رو نیستند. کتاب در لایه‌ها و مقاطع مختلف روایی خود به صورتی غیر مستقیم به

نکاتی جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه که در سرنوشت و مسیر زندگی شخصیت‌های اصلی ناداستان موثر بوده‌اند اشاره می‌کند، اشاره‌هایی هوشمندانه به مقولاتی چون سوءاستفاده از کودکان، سوء مصرف دارو، اعتیاد به مواد مخدر، خودبزرگ‌بینی، آزادی‌های افسارگسیخته اجتماعی، تأثیر مخرب جنگ و ... که تک تک آنها در روان‌پیشی‌های شخصیت‌های اصلی کتاب تأثیر مستقیم دارند. ناگفته نماند که این نوع نگرش در ذات ناداستان است و غیر از این هم نمی‌تواند باشد. مخاطبی که به دنبال ناداستان می‌آید فقط دنبال ماجرا نیست و انتظار دارد نویسنده بدون ریشه‌های ماجرا و تحلیل او را رها نکند.

◀ اشارات تاریخی کتاب‌های دیگر این ژانر مورد اهمیت قرار می‌دهند نگاه انسان‌مدارانه‌اش به فرآیند تبدیل آدمی عادی به یک قاتل زنجیره‌ای است

بی‌هیچ تردیدی نقش تحولات و فضای اجتماعی دهه ۱۹۶۰ در ظهور به‌کارانی چون تونی کاستا غیرقابل انکار است. پوست‌اندازی فرهنگی جوانان آن نسل در آمریکا چنان سریع و هنجارشکنانه رخ داد که تمام سنت‌های خانوادگی، مذهب، سیاست و ... را در هم شکست. ظهور قوی هیپی‌ها در متن جامعه به بهانه صلح و اعتراض به سیاست‌های دولت آمریکا در جنگ با ویتنام منجر به فرار روزافزون دختران و پسران جوان آمریکایی از خانه برای پیوستن به جامعه آنها شد. فرارهایی که خیلی از آن‌ها ختم به خیر نشد و نتیجه‌اش مفقودالاث شدن بسیاری از دختران از خانه گریخته شد. از دل چنین جامعه‌ای پدیده‌ای ظهور کرد و یا شاید بهتر است بگوییم عیان شد و توسعه یافت؛ قاتلان زنجیره‌ای. کسانی که از دل ترس‌های اجتماعی میان خانواده‌ها و جامعه نو متولد شدند و بر اثر عواملی دیگر چون مواد مخدر و ... عرصه بازتری برای اعمال جنایتکارانه‌اش یافتند.

◀ این کتاب چقدر در جذب مخاطب موفق بوده و چه عواملی باعث اهمیت یافتن آن شده است؟

پرستار بچه به خاطر موضوع و نوع نگاهش به مقوله زندگی یک قاتل بسیار مورد توجه قرار گرفت. جالب است بدانید تونی کاستا در برابر قاتلان زنجیره‌ای دیگری چون تده باندی و ... از حیث تعداد قربانیان و محدوده جغرافیایی جنایات حوجه هیولایی بیش نیست ولی این کتاب با دیدگاه تحلیلی خود نسبت به‌او و اعمالش کاری کرد که توجهات بسیاری دوباره به سوشل جلب شود. آن‌قدر که همین چند روز قبل متوجه شدم دو ماه پیش کتاب دیگری با فاصله دو سال به‌موضوع کاستا و قتل‌هایش در آمریکا منتشر شده است. آنچه پرستار بچه را نسبت به کتاب‌های دیگر این ژانر مورد اهمیت قرار می‌دهد نگاه انسان‌مدارانه‌اش به فرآیند تبدیل آدمی عادی به یک

قاتل زنجیره‌ای است. آن‌هم از نگاه یک دختر تقریباً ده ساله که درست در آنفسای سلاخی‌های کاستا جز خوبی و مهربانی از او چیزی ندیده است و حتی کوچک‌ترین آسیب روانی و جسمی ندیده است. موضوعی که خواننده را همراه می‌کند و تا مدت‌ها بعد ذهن او را به خود مشغول می‌دارد.

◀ چه نظر شما این کتاب، نظر مخاطبان ایرانی را نیز جلب خواهد کرد؟

بی‌شک این اتفاق خواهد افتاد. پرستار بچه یکی از اولین کتاب‌هایی است با موضوع جنایات واقعی و آن‌هم در قالب ناداستان در ایران منتشر شده است. ژانری نو که با اینکه در مورد قاتلی بسیار خشن است ولی صحنه‌های خشونت‌بار کمی دارد. پر از شخصیت‌هایی جذاب است که در خود برای مخاطب ایرانی می‌تواند بسیار جالب توجه باشد به‌عنوان نمونه خواننده با مادری روبه‌رو می‌شود که اصلاً با شمای مقدس مادرانه‌ای که غالباً در ادبیات و هنر با آن روبه‌رو هستیم هیچ قربانی ندارد و البته که شخصیتی بسیار تأثیرگذار در فرآیند تلی کتاب است. در

زیر لایه خود چنان با ظرافت و بدون شعارزدگی معضلات اخلاقی را به یوه نقد می‌کشد که هر مخاطبی در همه جای دنیا از آن لذت خواهد برد.

◀ چه عاملی شما را به ترجمه این کتاب ترغیب کرد؟

پرستار بچه هفتمین کتابی بود که ترجمه کردم. آن‌هم بعد از پنج رمان و یک مجموعه داستان. مقوله قاتلان زنجیره‌ای همواره برای من بسیار جذاب بوده است. آدم‌هایی بسیار موجه، اخلاق مدار، با مطالعه و با روابط عمومی بالا که دارای وجهی ترسناک در وجود خود هستند، هیولایی پنهان که هیچ ربطی به شخصیت معمول آن‌ها ندارد و فقط گاهی اوقات بیدار می‌شود. وقتی فصل اول پرستار بچه را خواندم و به سراغ موررها و نقدهایی که روی آن نوشته شده است رفتم تردیدی برای ترجمه آن نداشتم. دقیقاً آن چیزی بود که دنبالش بودم.

◀ آیا نشر کراسه قصد دارد در زمینه مشابه با این کتاب، کتاب‌های دیگری را ترجمه و منتشر کند؟

کتاب نام باد، رمانی سه جلدی نوشته پاتریک راتفوس است که اولین بار در سال ۲۰۰۷ به انتشار رسید. داستان این رمان فانتزی به زندگی شخصیتی به نام کونوت می‌پردازد؛ از کودکی این شخصیت در یک گروه نمایشی سیار سال‌هایی که در شهری پر از جرم و جنایت گذراند و همچنین، تصمیم کاملاً جسورانه و در عین حال موفقیت‌آمیز او برای حضور در آموزشگاه جادو که جایی بسیار چالش‌برانگیز و پرمخاطره است. مخاطبین در این داستان جذاب، کونوت را به عنوان جادوگری بدنام، سارق قیصر هدست، موسیقیدانی خبره و البته قاتلی پرآوازه خواهند شناخت. اما کتاب نام باد، چیزی فراتر از اینهاست و داستانی که روایت می‌کند، پرده از حقایق پنهان افسانه کونوت برمی‌دارد.

در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «بگری از آن روزهای زیبای پاییزی بود که در داستان هافراون و در دنیای واقعی به‌ندرت یافت می‌شود. هوا گرم و خشک بود، بهترین هوای ممکن برای بارور کردن مزرعه با غلات، درخت‌های دوطرف جاده در حال تغییر رنگ بودند. درخت‌های بلند صنوبر به رنگ زرد درآمده بودند و بوته‌های سبزی کنار جاده رنگ قرمز تند به خود گرفته بودند.»

چند کتاب ماجراجویانه

ارواح کلیمانجارو

«ارواح کلیمانجارو» عنوان کتابی به قلم ابراهیم نصرالله، نویسنده عرب‌زبان فلسطینی است که با ترجمه حمیدرضا مهاجرانی، از سوی نشر مروارید روانه بازار کتاب شده است. قصه ارواح کلیمانجارو قصه صعودی است سرشار از رسالت. تنها یک حکایت از صعود به کلیمانجارو و فتح قله اوهارا نیست، بلکه قصه مبارزه مردان، زنان و کودکانی است که می‌خواستند به‌عنوان قهرمانانی همیشه‌بیدار، بخشی از آن کوه شوند، به‌عنوان انسان‌هایی والا مقام بر قله‌های نشستۀ در وجود خود صعود کنند و روح‌شان را چون پرچمی همواره در اهتزاز بر فرازش استوار کنند. صعود کنندگان در این قصه که تک‌تیراندازهای صهیونیستی عضو از اعضای بدن‌شان را از بین برده‌اند، حاملان این پیامند که: تک‌تیرانداز، تفنگ تو خیلی دقیق به هدف شلیک می‌کند اما یک عیب دارد و آن این که به انگشتی نیاز دارد تا ماشه فشار آورد. تک‌تیرانداز، تو خیلی بامهارت به هدف شلیک می‌کنی ولی یک عیب بزرگ داری و آن این‌که به‌عنوان یک انسان می‌توانی فکر کنی اما فکر نمی‌کنی.



موبی‌دیک

موبی‌دیک، هرمان ملویل که با ترجمه صالح حسینی از سوی انتشارات نیلوفر منتشر شده، رمانی ماجراجویانه که در دل دریا روایت می‌شود. داستان درباره شکار نهنگ است. ناخدا می‌خواهد از نهنگ سفیدی انتقام بگیرد که قبلاً به او و کشتی‌اش آسیب زده است. ملویل روایت جذابی از این انتقام ارائه می‌کند که تقابل خیر و شر و انسان و حیوان را هم نشان می‌دهد. آنچه این داستان ماجراجویی را از شمشند کرده نمادین بودن شخصیت‌ها و حتی خود ماجرایش است. مخاطب در این داستان شخصیت‌های آشنای جامعه کنونی خود را می‌بیند و از آن درس می‌گیرد. اگر به داستان‌های دریایی و ملوانی علاقه دارید، موبی‌دیک حتماً نظر شما را جلب می‌کند. در بخشی از این کتاب آمده است: «از تمام چیزهایی که ممکن است برایم اتفاق بیفتد آگاهی ندارم، اما هر چه که می‌خواهد باشد، من با خنده با آن روبه‌رو خواهم شد»



به‌سوی طبیعت وحشی

این داستان، نوشته جان کاراکاتر و بر اساس زندگی کریستوفر جانسون مک‌کندلس نوشته شده که با ترجمه نشر ستاک، به بازار آمده است. او جوانی آمریکایی از خانواده‌ای مرفه است که پس از فارغ‌التحصیلی تصمیم می‌گیرد از شهر و موقعیت اجتماعی خود فاصله بگیرد و بدون هیچ دارایی و پس‌اندازی به‌سوی طبیعت آلاسکا حرکت کند. این رمان ماجراجویی شرح زندگی و تجربه‌های او در دل طبیعت است. اگر به زندگی در طبیعت علاقه دارید، این کتاب شما را به دل زیبایی‌های طبیعت می‌برد. در بخشی از این کتاب آمده است: «آنهاایی که اینجا زندگی نمی‌کنند، یک نسخه از مجله آلاسکا را برمی‌دارند، بعد در حالی که آن را ورق می‌زنند با خودشان فکر می‌کنند «هی! دیگه و قشقه که بری اون بالا. بری توی دل طبیعت. بری و سهمت رواز اون زندگی رؤیایی بگیر.» اما وقتی به اینجا می‌رسند



نام‌باد

کتاب نام باد، رمانی سه جلدی نوشته پاتریک راتفوس است که اولین بار در سال ۲۰۰۷ به انتشار رسید. داستان این رمان فانتزی به زندگی شخصیتی به نام کونوت می‌پردازد؛ از کودکی این شخصیت در یک گروه نمایشی سیار سال‌هایی که در شهری پر از جرم و جنایت گذراند و همچنین، تصمیم کاملاً جسورانه و در عین حال موفقیت‌آمیز او برای حضور در آموزشگاه جادو که جایی بسیار چالش‌برانگیز و پرمخاطره است. مخاطبین در این داستان جذاب، کونوت را به عنوان جادوگری بدنام، سارق قیصر هدست، موسیقیدانی خبره و البته قاتلی پرآوازه خواهند شناخت. اما کتاب نام باد، چیزی فراتر از اینهاست و داستانی که روایت می‌کند، پرده از حقایق پنهان افسانه کونوت برمی‌دارد. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «بگری از آن روزهای زیبای پاییزی بود که در داستان هافراون و در دنیای واقعی به‌ندرت یافت می‌شود. هوا گرم و خشک بود، بهترین هوای ممکن برای بارور کردن مزرعه با غلات، درخت‌های دوطرف جاده در حال تغییر رنگ بودند. درخت‌های بلند صنوبر به رنگ زرد درآمده بودند و بوته‌های سبزی کنار جاده رنگ قرمز تند به خود گرفته بودند.»

